

فصل اول

- کاوه - چرا اینقدر طولش دادی پسر؟
- ترم تموم شد دیگه! حالا کو تا دوباره بچه‌ها رو ببینم. داشتم از شون خداحافظی می‌کردم. تو چی؟! چرا سرت رو انداختی پایین و رفتی؟ یه خداحافظی‌ای، چیزی!
- کاوه - هیچی نگو! من مخصوصا رفتم یه گوشه قایم شدم! به هر کدوم از این دخترا قول دادم که مامانم رو بفرستم خواستگاری شون! الان همه شون می‌خوان بهم آدرس خونه شون رو بدن!
- «تو همین موقع یه ماشین شیک و مدل بالا پیچید جلوی ما و با سرعت رد شد بطوری که آب و گل تو خیابون پاشید به شلوار ما. کاوه شروع کرد به داد و فریاد کردن و مثل زن‌ها ناله و نفرین می‌کرد.»
- او هووی... همشیره! حواست کجاست؟! الهی گیربکس ماشینت پاره پاره بشه!
- پسر نزدیک بود بزنه بهت ها! نگاه کن! تا زیر شلواریم خیس آب شد! الهی سبک ماشینت بگنده! نگاه کن! حالا هر کی رد می‌شه می‌گه این پسره تو شلوارش بی‌تریبیتی کرده!
- می‌شناسیش؟
- کاوه - همه می‌شناسنش! سال اولی یه خوشگل و پولدار! به هیچکسم محل نمی‌ذاره! بجان تو بهزاد این مخصوصا پیچید طرف ما! الهی شیشه ماشینت جر بخوره!
- نه بابا! انگار فرمون از دستش در رفت.
- «کاوه گاهی با صدای بلند یه نفرین به اون ماشین می‌کرد و یه جمله آروم به من می‌گفت.»
- کاوه - الهی لاستیک ماشینت «جرینگ» بشکنه! مرده شور اون چشمای هیز ماشینت رو بشوره که زیر چشمی ما رو نگاه نکنه!
- این چرت و پرتا چیه می‌گی؟!
- کاوه - مرده شور اون رنگ ماشینت رو ببره که از همین رنگ دو تا زیرشلواری تو خونه دارم!

خدمت گرفته بود اینا رو می گفت و به طرف ماشین دست تگون می

داده

- پسر چرا اینطوری می کنی؟
- کاوه - شاید تو آینه ما رو ببینه و بر گرده!
- «در همین موقع اون ماشین ایستاد و دنده عقب گرفت که کاوه دوباره شروع کرد»
- الهی روغن سوزی ماشینت به جونم بیفته! الهی درد و بالای لنت ترمزت بخوره تو کاسه سر این بهزاد!
- لال شی! اینا چیه می گی؟! «دیگه ماشین رسیده بود جلوی ما.»
- سلام. معذرت می خوام که بد رانندگی کردم. یه لحظه حواسم پرت شد.
- کاوه - ببخشید، پدر شما سرهنگ نیستن؟
- نه چطور مگه؟
- کاوه - عذر می خوام، فکر می کنم پدرتون باید یا وزیر باشن یا وکیل نه اصلاً!
- کاوه - عجیبه واقعا، ببخشین، پدر شما یه پست مهم دولتی ندارن؟
- نه، اصلاً!
- کاوه - خب الحمدلله!
- «بعد بلند گفت»
- خانم این چه طرز رانندگی یه؟! بابا تونم که کاره‌ای تو این مملکت نیست که شما اینطوری رانندگی می کنین! نزدیک بود ما رو بکشی!
- «آروم زدم تو پهلوش و گفتم»
- عذر می خوام خانم. این دوست من کمی شوخه.
- باید ببخشید. اسم من فرنوش ستایشه طوری که نشدید؟
- کاوه - آب و گل و شل از پر و پاچه‌مون راه افتاد خانم جون!
- «فرنوش خندید و گفت»
- شما کاوه خان هستین. بذله‌گویی شما تو دانشکده معروفه. همه از شوخ‌طبعی تون تعریف می کنن «تا فرنوش اینو گفت، صدای کاوه ملایم شد و رنگ عوض کرد و گفت»
- کاوه - من کوچیک شما هستم شما واقعا! چه خانم فهمیده‌ای هستین!
- اسم من بهزاده. اینم کاوه دوستمه.

- کاوه - هر دو کنیز شمائیم!
- فرنوش - بازم ازتون معذرت می خوام
- کاوه - فدای سرتون! اصلاً بذارین من این وسط خیابون بخوابم، شما با ماشین تون دو سه بار از رو من رد شین! اصلاً چه قابلی داره؟ چیزی که زیاده اینجا جون آدمیزاده! اصلاً شما دفعه دیگر خبر بدین تشریف می آرین، خودمون و دو سه تا از بچه‌های کلاس رو بندازیم جلو ماشین تون! والله! بی تعارف می‌گم!
- بس کن کاوه!
- ببخشید خانم. خیلی ممنون که برگشتید. خوشبختانه اتفاقی نیفتاده.
- کاوه - بعله! شلوارهامون رو می‌دیم خشکشویی، گور پدر جنات سینۀ من و پای بهزاد کرده! خودش خوب می‌شه!
- «فرنوش که ناراحت شده بود از من پرسید»
- پاتون مشکلی پیدا کرده؟
- خیر. خواهش می‌کنم شما بفرمایین.
- کاوه - خیر خانم محترم. ایشون مغزشون مشکلی پیدا کرده. حالا لطفاً یه دقیقه تشریف بیارین پایین، همین جا کوروکی بکشیم ببینیم مقصر کیه؟
- «من به کاوه چشم غره رفتم که فرنوش متوجه شد و با خنده از ماشین اومد پایین و گفت»
- از آشنایی تون خوشبختم. حالتون چطوره؟
- ممنون شما چطورین؟
- فرنوش - شما همین جا درس می‌خونین، چندین بار شما رو تو محوطه‌ی دانشکده دیدم.
- منم همینطور. منم شما رو چند بار دیدم.
- کاوه - انگار شکستن جنات سینۀ من باعث آشنایی شما شد! فکر کنم اگه من کشته می‌شدم شما دو تا با هم عروسی می‌کردین!
- «فرنوش خندید و من به کاوه چشم غره رفتم»
- کاوه - حالا نمی‌شه تا مأمور راهنمایی بیاد، بریم یه جا بشینیم و یه چیزی بخوریم و درباره‌ی آینده‌ی این تصادف صحبت کنیم؟
- «فرنوش دوباره خندید و من چپ چپ به کاوه نگاه کردم که کاوه به فرنوش گفت»
- نگاه به چشمای این نکنین! این مادرزادی چشماش چپه!
- بس کن کاوه خان